



مخمسہ سودا

مخمسہ سودا

shadab

طراح: ثمین سعیدی نیا

سایت و انجمن کافه نویسندگان با هدف ترویج فرهنگ کتابخوانی و ارتقای سطح فرهنگی و رشد سطح علم و ادبیات جامعه، بر طبق شئون اخلاقی، فرهنگ خانواده های ایرانی و با احترام به عرف حاکم بر کشور تاسیس گردید، تا بتواند فضایی سالم و فرهنگی را برای علاقه مندان به رمان و کتاب ایجاد کند.

تمامی حقوق سایت و انجمن نزد کافه نویسندگان محفوظ است. هرگونه کپی برداری از کتاب ها و رمان ها ، فایل های صوتی ، جلد کتاب ها و ... مجاز نمی باشد. همچنین نشر مجدد محتویات انجمن و سایت در رسانه ها ، اپلیکیشن ها و سایت های دیگر کاملاً غیر مجاز بوده و تیم کافه نویسندگان راضی به این کار نمی باشد. در صورت عدم رعایت قوانین، تیم کافه نویسندگان با فرد خاطی از طریق مراجع قانونی برخورد خواهد کرد.



اطلاعات اثر

دسته بندی: دلنوشته

عنوان: مخمسه سودا

نویسنده: Shadab

ژانر: عاشقانه، تراژدی

انتشارات : کافه نویسندگان

شناسنامه‌ی اثر

ناظر: تیم ناظران کافه نویسندگان

ویراستار: DiMond

طراح: ثمین سعیدی نیا

کیپست: آناهیتا



cafewriters.xyz

مقدمه:

ماسوای دنیایم را تیرگی‌ها فرا گرفته؛
به جز کورسویی از قلبم که سودای تو را در اندیشه دارد!
کورسویی که غل و زنجیر کرده است مرا به حبس انزوا با تو.

چاردیواری ذهنم را یادگاری‌هایت پر کرده... .
فنجان لب پَر شده‌ی سفالی‌ات را یادت هست؟
که با گل لاله زرد رنگ با زمینه آبی، مزین شده بود؟
آن‌را که همراه با همزادش از لالجین خریده بودیم؟
می‌گفتی: طعم چای در این فنجان با همه فنجان‌ها تمایز دارد؛ مزه عاشقی می‌دهد!
وقتی تو رفتی او هم رفت؛ البته، با کج خلقی من.
اینک مثل هندوها، که خاکستر مرده خود را در ظرفی می‌ریزند.
ظرفی از خورده‌های شکسته‌اش برایم مانده است.
حال فنجان جفت‌اش هم مانند من، دلبرش به زوال رفته.
ولی دلم طاقت نیاورد؛ شبانه بدون درنگ تا لالجین راندم.
از همان دکان سفال‌گری خواستار لیوانی با گل لاله زرد رنگ زمینه آبی شدم.
بعد از درست کردنش گفتم: «لب پَرش کند» سفال‌گر در تعجب بهم گفت: «دیوانه‌ای!»
بدون مکث گفتم: «آری
دیوانه‌ام!
لب پَرش کن...»

بالش با روکش گل‌گلی نارنجی‌ات را یادت هست؟

همان که علاج بی‌خوابی و سردردهایت بود؟

پره‌های داخل‌اش را سوزاندم!

سزای همه خیانت‌کارها مگر مجازات نیست؟!

پرهایی که عقده پرواز را در سر داشتند ولی در بالش، مبحوس بودند.

خودشان که طعم پرواز را نچشیده بودند؛

ولی وقتی که تو در بالینت بودی؛ در سرت می‌خواندند که

چگونه پرواز کنی؟

چگونه بال‌هایت را رشد دهی؟

برای پرواز...!

برای رفتن...!

برای تنها گذاشتن من...!

امسال هم مثل سال‌های بودنت، اواخر شهریور دنبال پسته پوست نشده‌ام.

یادت هست؟

وقتی اولین بار پسته پوست نشده را پوست کردی؛ قه‌قه می‌زدی و می‌گفتی: «مگر جواب خنده، خنده نیست؛ پسته هم دل دارد باید برایش بخندم؟!»

آن روز بعد از کلی پسته پوست کردن و خندیدن با تو؛ یک قرار گذاشتیم، هر سال در روزهای واپسین شهریور جواب خنده پسته‌ها را بدهیم.

اما بعد از رفتنت دیگر به پسته‌ها نمی‌خندم، چون دیگر تو نیستی که من بخندم؛ اصلاً من وقتی تو بخندی می‌خندیدم و دگر هیچ!

پس از تو بی‌جواب ماند خنده‌ی پسته‌ها... .

همه اطرافیان مان می گفتند:

دست‌هایت سبز هست؛ هر موجود ریشه‌داری را شاداب می‌کنی؛ اگر بچه‌اند، بزرگ‌شان می‌کنی، اگر زردی افسرده‌اند، بر آن‌ها سبزی امیدواری، تزریق می‌کنی.

شاید به خاطر همین است؛ وقتی خدا برای درختان بهشت‌اش مشکل پیش آمد، تو را برای بهشت برینش انتخاب کرد.

کافه نویسنندگان

آن چنان از این موجودهای ریشه دوانده خوشت می آمد؛ که کل دیوار حیاط خانه را مبحوس پیچک ها کردی.

شمعدانی ها را لب پنجره جا خوش کردی!

کاکتوس ها، آن توپک های خاردار دوست داشتنی را به عشق من در جای جای خانه قرار داده بودی!

خانه مان را سبز کرده بودی از وجودت از گیاهانت.

نگران شان نباش! نگذاشتم جای خالیت را زیاد احساس کنند؛
هنوز گیاهانت سرزنده اند.

هنوز پیچک، دیوارها را گرفتار خود می کند.

شمعدانی ها، با نسیم لب پنجره بازی می کنند.

کاکتوس ها هم هنوز با تک گل هایشان دلبری می کنند.

من هم دارم تلاش می کنم؛ دستانم سبز شود شاید خدا در آگهی بعدی من را انتخاب کند.

احوال سکه 5 ریالی قدیمی‌ات را نمی‌پرسی؟

همان که جایی جز کنار ظرف چای و قهوه نداشت، همان که وقتی بین چای و قهوه دوست داشتنی‌ات، نمی‌توانستی فرقی بین آن‌ها بگذاری؛ میان جیگری می‌کرد.

اکنون بعد از رفتن‌ات از آشپزخانه نقل مکان‌اش کردم به کنار خودم!

وقتی که نمی‌دانم بین یادگاری‌هایت یا مکعب سنگی که در آن آرام‌تر گرفتی، کدام را انتخاب کنم؟

او مرا از دست این مخمصه نجات می‌دهد.

امروز آرامگاهت را انتخاب کرد... .

هیچ نمی توانستم چشمانات را اشک بار ببینم؛ جز خنده‌هایی که چشمانات را نمودار می کرد.
چشمان خیس قهوه مثال، قشنگ‌ترین تابلو نقاشی دنیا بود.

شاید بگویی: احمقانه است!

ولی چشم‌هایت اشک شوق می ریختند پشت سر شادی‌ها تا باری دیگر، زیباترین تابلوی زندگی‌ام
را به تصویر بکشد.

این واپسین‌های قبل رفتنات بیشتر می خندیدی؛ ولی آبی، بعد از شادی بر گونه‌هایت جاری
نمی شد!

گویا چشم‌هایت خبر دیدن فرشته مرگ را می داد... .

اولین سیزده‌بدری که سبزه گره می‌زدی؛

با شوخی گفتم: «این برای دخترانیست که شاهزاده‌شان با اسب نیامده، تو که شاهزاده‌ات کنارت نشسته.»

تو با ته مونده خنده‌ات گفتی: «سبزه رو گره می‌زنم برای اینکه دست شاهزاده‌ام همیشه در دستانم مثل گره این دو سبزه، سبز باشه.»

اما بعد از تو، من گره می‌زنم برای اینکه دست‌هایم دوباره با دستانت سبز شود!

هیچوقت نگذاشتی برایت گل بخرم!

می‌گفتی: شاید این گل عزیزترین باشد، برای یک شاهزاده کوچولویی.

البته دلیل اصلی تو فقط این نبود. می‌خواستی گل‌های هدیه من، دست پرورده خودم باشد، با عشق، آبیاری شود؛ و با محبت، نور بگیرد!

امروز هم چند شاخه از گل‌ها را برایت آوردم ولی این‌بار، با دلتنگی، آبیاری و با سودا، نور گرفته‌اند.

کافه نویسندگان

بعد از رفتنات، قناریمان است، که بعد از من، نبودنات را در خانه حس کرده.

ترنم‌های سحرخیزی‌اش را دیگر نمی‌خواند؛

اگر هم بخواند؛ با فغان سوگواری تو همراه است.

چند روزی است آب و غذایش را نمی‌خورد، اعتصاب غذا کرده!

آزادش کردم؛ ولی نمی‌رود کبوتر جلد شده!

فهمیدم از زندان فلزی‌اش ناراضی نیست، از زندانِ فقدان تو ناراحت است.

همراه خود به خفته‌گاهات آوردم!

چه‌چه‌های سوزناکش را شنیدی؟

گله‌مند بود؟

از مفقود بودن صدایت، مهربانی‌ات، خنده‌های مستانه‌ات...

چشم‌های قهوه‌ای خیست، که با هر بار دیدن‌اش در سرزمین دلم، زمین لرزه‌ای رخ می‌داد.
تابلو نقاشی شده از آن را روبروی تختمان قرار دادم؛ تا چشمم را که می‌گشایم، به آن دو گوی
قجری بنگرم و به این دل دیوانه بفهمانم که تو رفته‌ای برای همیشه!
یا با رویاهای تو بخواب بروم؛ شاید خدا دلش برایم بسوزد!
زودتر بال‌هایم را بدهد تا به سوی تو پر بگشایم.

همه جهان به درها زدند؛ تا دیوارهای خانه به من بگوید، که چقدر تنهاتر شدم،
بعد از تو... .

کافه نویسنندگان

گویا عشق من به تو، مانند مایع کیکی بود؛ که در قالب عشق تو، افکنده شد؛ و با گرمای وجود تو
شکل گرفت!

آن هنگام، که از عشق تو به من در این دنیا به سمت پوچی رفت؛

یک کیک از قالب جدا شده بودم!

چاقوهای اطرافیان، بر روی قلب نالانم فرود می آمد و طعنه های چنگال ماندشان، قلبم را چنگ
می انداخت!
از دارا نبودن تو... .

می گویند تو رفته‌ای؛ قبول!

دیگر بر نمیگردی؛ قبول!

نمی دانم چرا می گویند: چرا زندگی نمی کنی؟

مگر زندگی، گستراندن عشق به اطرافیان نیست؟

اطرافیان من هم فقط تو بودی!

هر روز، با عشق و علاقه تو برمی خیزم.

خاطرات با هم بودن مان، را مرور می کنم.

مواظبت می کنم، از جامانده‌های دل انگیز تو و به دیدار تو، در خفتگاهات می آیم.

اگر زندگی نیست! پس چیست؟

گم شده‌ام!

در کوچه پس کوچه‌های خاطرات و نشان‌های مانده از تو!

در کوچه‌ها، قدم می‌زنم و پلاک‌هایش را نگاه می‌اندازم و

گاهی درون کوچه‌ها کشیده می‌شوم؛ برای خاطره بازی بیشتر!

اما نمی‌دانم چرا همه بن بست‌ها به ظاهر کوچه‌اند؟

گویی در هزارتوی نرسیدن به تو، گرفتار این جهان بی تو شده‌ام.

مانند قویی که جفت خود را از دست داده؛

خیالم، در دریاچه خاطره‌های لکنت گرفته از تو، شناور است.

پریشان و آشفته هر جا با تو نشانی مانده سر زده‌ام؛

ولی تو را نیافتم!

حال در دریاچه خاطرات، زیر تابش‌های تمسخروار ماه از تنهایی‌ام، گوشه نشین شده‌ام.

دلنوشته مخصه سودا اثر SHADAB

صبح‌ها، وقتی از خواب بیدار می‌شوم؛

دست‌هایم هنوز در خواب به سر می‌برند!

یاد حرفت می‌افتم که می‌گفتی:

«وقتی آدمی می‌خوابد؛ روح آن از بدنش جدا می‌شود و آن‌گونه کنار کسانی می‌رود که دوستش دارند.»

گویی بی‌حسی دست‌هایم به خاطر این است؛ که روحم در هنگام جدایی، دستانت را رها نمی‌کند!
دوست دارد بیشتر با تو باشد.

پس بیشتر می‌خوابم؛

شاید روحم، هواخوری بیشتر داشته باشد؛ در زندان تن.

هیزم‌های عاشقانه تو، آتش عشق من را هر روز شعله‌ورتر می‌کرد.
حتی بعد از رفتنات هم برای این آتش، هیزم‌ها را در خزانه‌ی قلبم انبار کرده بودی!
چند روزیست که خزانه دلم، ساز رو به اتمام هیزم‌هایش را می‌نوازد.
تو به خدا بگو که من بدون این هیزم‌ها، خاکستری افسون شده‌ام؛ پس من را به پیش تو برگرداند.

شاداب
دفتر نویسندگانی

در دفتر زندگی‌ام؛

هر روز، زمانه بر روی یکی از برگ‌هایش، کلمه‌ی فقدان تو و امیدواری را می‌نگارد.

امیدوار به زمانه‌ای که، در دفتر مرگم به جبران همه نبودن‌هایت کنار تو بودن را رقم زند!

کافه نویسندگان

جهان من خانه‌ای شده است؛ در بن‌بست عاشقی که در حیاط‌اش،
پیچک‌هایی از سودای عاشقی تو، فتوسنتز می‌کنند،
و درخت‌هایی به درازای دل‌تنگی من، قد علم می‌کنند!
و من بر مبل‌ی از انتظار، با فنجان قهوه‌ای به تلخی دست نیافتنی بودن تو، روزگار را سپری
می‌کنم....

«پایان»

کافه نویسندگان انتشارات دیجیتال کتاب متنی و صوتی

اگر تصمیم دارید کتابتان را چاپ کنید یا به تازگی اثری را شروع کنید و آن را به چاپ برسانید، به مجموعه کافه نویسندگان پیوندید

✓ نقد و نظارت و راهنمایی رایگان

کافه نویسندگان در راستای نگارش اثری مطلوب به شما یاری می دهد و از ابتدای نگارش یک اثر تا انتهای آن همراه شما خواهد بود. اثر شما در انجمن ما به طور رایگان نقد می شود و شما می توانید با کمک از نقد خود، اثرتان را ویرایش کنید و ایرادها را اصلاح کنید و به این صورت سطح اثرتان را بالا ببرید و شانس بیشتری برای چاپ داشته باشید.

✓ ویراستاری رایگان

اثر شما به صورت رایگان از نظر نگارشی ویرایش می شود و رعایت علائم نگارشی و نکات ویراستاری برای شما یک امتیاز مثبت محسوب می شود. ✓ برگزاری ورکشاپ و کارگاه های آموزشی آنلاین به صورت رایگان در انجمن نویسندگی کافه نویسندگان

شما می توانید به صورت کاملا رایگان در کارگاه های آموزشی با سرفصل های متنوع شرکت کنید و شرکت برای عموم آزاد است، شما می توانید حتی از 0 شروع کنید و در انجمن کافه نویسندگان آموزش ببینید و اثرتان را به چاپ برسانید.

✓ مشاوره های رایگان

ما برای تمام مراحل از نگارش کتاب تا چاپ و تولید آن به صورت رایگان به شما مشاوره خواهیم داد. ما با مشاوره سعی خواهیم کرد بهترین نتیجه را از اثر خود بگیرید.

✓ در کافه نویسندگان هرگز دلسرد نخواهید شد!

اگر اثر شما جهت چاپ تایید نشود، کتاب شما به صورت رسمی در سایت اصلی به صورت دیجیتال منتشر خواهد شد. خبر خوب این است که می توانید نسخه ی فروشی با قیمت توافقی خودتان را هم در فروشگاه اینترنتی کافه نویسندگان انتشار دهید و به آسانی فروش اثر خود را کنترل کنید.

✓ نیازی به پرداخت هزینه ی بالای کاغذ ندارید.

با توجه به هزینه ی بالای کاغذ و چاپ، انتشار الکترونیک بهترین گزینه است اما ما در کنار انتشار الکترونیک، چاپ رایگان هم برای شما عزیزان خواهیم داشت.

فکر آن که خودتان برای چاپ کتاب خرج کنید را از سرتان بیرون کنید، چرا که انتشاراتی که به هزینه ی نویسنده اثری را چاپ می کنند منجر به فروش نرسیدن آثار و جمع آوری کتاب ها در انباری و ضرر و زیان می شود، ما با مشاوره و راهنمایی سعی می کنیم همه چیز به نفع شما تمام شود و در کافه نویسندگان ریسکی نخواهید کرد.

✓ اعتماد و اطمینان

اثر شما در انجمن ما محفوظ می باشد و اگر اثری را به ما می سپارید دست ما امانت است، انجمن کافه نویسندگان به تمامی حقوق نویسنده احترام می گذارد و آنان را رعایت می کند. توجه داشته باشید که سودجویان از آثار شما سو استفاده نکنند که سارقان ادبی نیز کم نیستند اما خوشبختانه در کافه نویسندگان می توانید اثرتان را با خیال راحت به دست ما بسپارید تا با اسم خودتان چاپ یا منتشر شود.

✓ مجوز رسمی از فرهنگ وزارت ارشاد اسلامی

تمامی فعالیت های مجموعه کافه نویسندگان به صورت قانونی و زیر نظر وزارت ارشاد اسلامی صورت می گیرد.

✓ می توانید استعلام بگیرید!

در صفحه ی اصلی سایت و فروشگاه، قسمت پایین صفحه می توانید با کلیک بر روی نماد ها، استعلام معتبر بودن مجوز هارا مشاهده کنید.

✓ قرار داد با بهترین ناشران

ما با بهترین ناشران و معتبر ترین های کشور جهت چاپ رایگان آثار شما قرار داد بسته ایم. ما آثارتان را جهت چاپ برای انتشاراتی ها ارسال می کنیم و در راستای بهترین نتیجه و به ثمر رساندن تلاش هایتان همراه شما خواهیم بود. ما با توجه به نوع اثر و ژانر و محتوا، طبق شناخت انتشاراتی را جهت چاپ انتخاب می کنیم که با توجه به موارد ذکر شده شانس بیشتری داشته باشید،

برای مثال یک انتشارات بیشتر رمان های اجتماعی چاپ می کند، اگر اثر شما اجتماعی بود اثرتان را به آن انتشارات ارسال می کنیم.

✓ نویسندگی و چاپ در تمام زمینه ها

فعالیت انجمن نویسندگی ما محدود به رمان دلنوشته و شعر نیست بلکه کتاب های علمی ادبی، دینی، روانشناسی، داستانی، خودیاری، سفرنامه، خاطره نویسی، زندگی نامه، داستان های کودکان و... تمامی زمینه های نویسندگی و کتاب فعالیت دارد.

"کافه نویسندگان بهترین گزینه برای به ثمر رساندن تلاش هایتان"

کافه نویسندگان به طور قانونی آثار نویسندگان را انتشار می دهد.

در صورت تمایل به انتشار هر گونه اثر در مجموعه کافه نویسندگان به صورت متنی یا صوتی، با ما در ارتباط باشید.

شما می توانید اثر خود را به ایمیل پشتیبان ارسال کنید تا پس از بررسی های لازم منتشر شود.

انجمن: [/https://forum.cafewriters.xyz](https://forum.cafewriters.xyz)



وبسایت: [/https://cafewriters.xyz](https://cafewriters.xyz)



اینستاگرام: [cafewriters.xyz](https://www.instagram.com/cafewriters.xyz)



تلگرام: <https://t.me/cafewriters1402>



ایمیل پشتیبانی: poyamoinifar@gmail.com



پایان